

## حذف در قرآن و تأثیر آن در ترجمه‌های فارسی

عظیم عظیم‌پور

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

### چکیده:

موضوع حذف یک یا چند عضو از اعضای جمله‌های قرآنی، اهمیت ویژه‌ای دارد. چون از یک سو جنبه بلاغی دارد و از سوی دیگر موجب اختلاف در ترجمه‌ها گردیده است. ما در این گفتار کوشیده‌ایم به سؤال‌های زیر پاسخ گوئیم: حذف یعنی چه؟ چگونه حذف می‌تواند در قرآن کاربرد بلاغی داشته باشد؟ به یاری چه معیارهایی می‌توان محذوف را تعیین نمود؟ آیا وظیفه مترجم هنگام مواجه شدن با مواضع حذف، ذکر است یا خیر؟ آیا در مواضع حذف، نوع حذف و تعیین محذوف اتفاق نظر وجود دارد؟ و آیا ذکر محذوف در ترجمه با مراد گوینده و شیوه‌های بیانی قرآن منافاتی ندارد؟

**کلید واژه‌ها:** حذف، فواید حذف، تعیین محذوف، انواع حذف، حذف حروف، حذف واژه، حذف جمله.

### درآمد

قرآن کریم با تمام ویژگی‌های بی نظیر و شیوه‌های بیانی زیبایش که در اوج قله فصاحت و بلاغت قرار دارد، از شیوه بلاغی «حذف»، خواه در حرف باشد و خواه در، کلمه و جمله، فراوان بهره جسته است و گاهی از طریق حذف، راههای رسیدن به فهم صحیح آیات را کوتاهتر نموده است و گاه دیگر حالات دلزدگی و خستگی ناشی از اطناب در کلام را که ممکن است مخاطب دچار آن گردد زدوده است، گاهی نیز از طریق حذف به مفهوم کلام، نوعی تعمیم و توسعه بخشیده است، و گاه دیگر با حذف کلام یا

بخشی از آن، به پیرایش و زیبایی‌های لفظی و ایجاد توازن در فواصل آیات پرداخته است و...

توجه به اهداف و مقاصد حذف در قرآن و یکسان نبودن ساختار زبان عربی با زبان مقصد - فارسی - از یک سو و ارائه ترجمه مناسب برای رسیدن به فهم صحیح تر آیه از سوی دیگر، دغدغه‌های مترجم را در این فن خطیر دو چندان می‌سازد. ناگفته پیداست که در ادبیات هر زبان موضوع حذف و گزیده‌گویی امری طبیعی است، اما به لحاظ تفاوت ساختاری زبان‌ها، جایگاه حذف و ذکر، همیشه یکسان نیست و مهمتر اینکه مبحث «حذف» به عنوان یکی از جنبه‌های بلاغی در کلام خدا تلقی می‌شود که با ذکر یا حذف در ترجمه قرآن که کلام بشر است، یکسان نخواهد بود. پس ذکر محذوف در ترجمه قرآن خدشه‌ای وارد نمی‌سازد و گاهی نیز برای دستیابی به ترجمه درست، لازم است. از سوی دیگر ذکر غیر ضروری محذوف در ترجمه، اختلال ایجاد می‌کند و یا مخاطب را از رسیدن به فهم فراگیر که خود هدف حذف بوده، باز می‌دارد.

ذکر نمونه‌هایی از موارد یاد شده اهمیت بحث را روشن‌تر می‌سازد.

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ... (يوسف / ۲۹)

در این آیه، اسناد فعل «اعرض» به یوسف بدیهی است و اسناد فعل «استغفری» به سبب وجود دو ضمیر «ی» و «ك» به مفرد مؤنث حاضر نیز مشخص است. ولی چون در فارسی بین افعال و ضمائر مذکر و مؤنث وجه تمایزی وجود ندارد، ناچار باید فاعل واقعی را در «استغفری» ذکر کرد تا هرگونه شبهه در نسبت دادن استغفار از گناه به یوسف از بین برود.

وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا... (اسراء / ۵۹).

ترکیب ظاهری آیه چنان وانمود می‌کند که ماده شتر قوم ثمود بینا بوده است.

حال آنکه «مبصرة» وصفی برای موصوف محذوف یعنی «آیه»<sup>۱</sup> است و نه برای

«الناقة» در این صورت معنی آیه چنین خواهد بود:

«و ما به ثمود ناقه را که نشانه‌ای روشن بود، دادیم...» (نک: فیض، ۳۸/۱)

۱. در آیاتی از قرآن از ناقه به عنوان آیه یاد شده است: «و یا قوم هذه ناقه الله لكم آیه...» (هود / ۶۴).

در مواردی نیز ذکر محذوف هیچ ضرورتی ندارد. چنانکه پاسخ‌های کوتاه در برابر پرسش‌ها، جلوه‌روشنی از حذف است که در هر زبانی وجود دارد. در این گونه موارد، تا آنجا که مخّل معنی نباشد، از ذکر محذوف خودداری می‌گردد:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ (سبأ / ۲۴)، در این آیه جمله: «یرزقنا من السموات والارض» بعد از الله حذف شده است که نیازی به ذکر آن در ترجمه نیست. گاهی ممکن است از نوع آن «محذوف»‌های تخیلی باشد که نحویان برای توجیه اعراب کلمات خلق می‌کنند. در اینگونه موارد نه تنها ذکر محذوف ضروری نیست، بلکه اجتناب از آن در بیان ترجمه‌ای رسالازم است. مثلاً، ایشان معتقدند که میان اداة شرط و اسم بعد از آن فعلی حذف شده است و فعل مذکور در جمله آن را بیان می‌کند (نک: شرح بن عقیل، ۳۶۷/۲). و یا چون می‌بینند که منادای مضاف منصوب است، آن را مفعول تلقی کرده فعلی متعدی برای آن فرض می‌کنند، بر اساس این نظریه (سیبویه در الکتاب، ۳۰۳/۱؛ میرد در المقتضب، ۲۵۶/۴)، نصب منادی به فعل محذوفی چون «ادعو» و «انادی» است که «یا» نداء در جای آن نشسته است (درباره رد این نظریه نک: ابن مضاء قرطبی، ص ۹۰).

بدیهی است که آوردن این گونه حذف‌های تخیلی در ترجمه، باعث تباهی آن می‌گردد.

### تعریف حذف

حذف در لغت معانی بسیار دارد و حذف مورد بحث ما مفاهیمی چون: خلاصه‌گویی، سرعت در بیان، کوتاه کردن و... است (نک: فیومی، ماده حذف). حذف در اصطلاح یعنی خودداری از ذکر کلمه یا جمله‌ای که با آن مفهوم کامل می‌شده است، اما برای اهداف بلاغی و با وجود قرینه لفظی یا معنوی از ذکر آن خودداری شده است (نک: ابن مضاء، ص ۸۸؛ زرکشی ۱۱۵/۳؛ باقلانی، ص ۲۶۸).

### چرا حذف رخ می‌دهد و چه فوایدی دارد؟

۱- ابهام ظاهری حذف که موجبات رویکرد ذهن به گرایش‌های مختلف و شوق دست‌یابی به مقصود کلام را فراهم می‌سازد: خود بیانگر اهمیت موضوع می‌باشد و

تلاش فکری و کنجکاوی برای کشف ابهام و دست‌یابی به محذوف نیز نوعی لذت معنوی و موفقیت بشمار می‌رود:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذُ وَقَفُوا عَلَىٰ آلنَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا... (انعام / ۲۷).

در این آیه جواب شرط، حذف شده است<sup>۱</sup> و این محذوف بیانگر حالت بسیار عجیب دوزخیان در لحظهٔ وقوف در برابر آتش جهنم است که هرگز خوش ندارند گامی جلوتر بنهند و تنها آرزویشان بازگشت به دنیا و جبران گذشته‌هاست. اما چنین آرزویی هرگز تحقق نخواهد یافت. در این شرایط بسیار دشوار، در ماندگی و وخامت حال این گروه آنقدر بزرگ است که گویی بیان آن در قالب الفاظ نمی‌گنجد. پس چه شیوه‌ای بهتر از حذف برای نمایاندن اهمیت و عظمت موضوع وجود دارد؟

۲- گوینده می‌تواند با حذف به مفهوم کلام خویش عمومیت ببخشد و پیامی متفاوت

با پیام ذکر ارائه دهد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

به نظر می‌رسد که در این آیه فعل یا مفهومی از فعل به عنوان محل تعلق جارو مجرور ذکر نگردیده است و در نوع محذوف نیز اختلافاتی وجود دارد. اما در ترجمه‌ها ذکر از محذوف نشده است. چراکه بدون ذکر آن نه تنها خللی در فهم آیه بوجود نمی‌آید، بلکه زمینهٔ گسترش فهم نیز فراهم می‌گردد.

۳- اگر با ذکر، زمان اعلام و ابلاغ به طول بینجامد، «حذف» می‌تواند عهده‌دار کوتاه نمودن زمان و استفاده بهینه از فرصت باشد. و این موضوع در بحث اغراء و تحذیر، دارای اهمیت است.

۴- چنانکه ذکر بیجا و اطناب در کلام، باعث اختلال در فهم و دلزدگی در مخاطب می‌گردد، پس حذف مفید، علاوه بر زیبایی در کلام، می‌تواند در فهم درست، مؤثر و با ذوق مخاطب همسازتر باشد. برای آگاهی بیشتر از اسباب، دلایل، فواید و شرایط حذف نک: سیوطی، ۱۹۰/۳-۱۹۷ زرکشی، ۱۲۰/۳-۱۳۲؛ باقلانی، ص ۲۶۸؛ امین و جارم، ص ۲۴۲؛ مقالات و بررسیها، ش ۶۹/ص ۱۵۷.

۱. شاید جواب محذوف چنین باشد: «أرأيت امرأ فضيماً» (نک: فیض ۱۱۴/۲).

## تعیین محذوف

گفتیم در مبحث حذف، از ذکر کلمه یا جمله با وجود قرینه، برای رعایت جنبه‌های بلاغی خودداری می‌شود. با وجود این در بسیاری از موارد، دستیابی به ترجمه صحیح، بدون ذکر محذوف امکان نمی‌پذیرد. برای بازیابی محذوف واقعی، از ملاک‌های زیر می‌توان یاری جست:

### ۱- دلیل قرآنی و صراحت محذوف در آیات دیگر

وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ... (ال عمران / ۱۳۳).

در این آیه سخن از بهشتی است که گستره‌اش آسمان‌ها و زمین‌اند. اما در آیه‌ای دیگر همین مفهوم در قالب تشبیه و با حرف کاف آمده است:

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ... (حدید / ۲۱).

در این آیه وسعت بهشت به وسعت آسمان و زمین تشبیه شده است و این مفهوم با در نظر گرفتن کاف محذوف در آیه اول ما را در فهم درست‌تر آیه یاری می‌کند.

### ۲- دلیل عقلی

وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (فجر / ۲۲). از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که عمل آمدن، به خداوند نسبت داده شده است و این امر برای خداوندی که در فرای زمان و مکان، همیشه در همه جا حضور دارد، معقول نیست. پس باید در کلام، محذوفی چون «امر» یا «عذاب» باشد که آمدن، به آن نسبت داده شود.

البته دلایل قرآنی نیز این دلیل عقلی را تقویت می‌کند. زیرا در آیاتی با مفهوم مشابه، واژه «امر» به روشنی آمده است:

فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (غافر / ۷۸)  
وَ عَزَّ ثَكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَزَّكُمْ بِاللهِ الْغَوُّورُ (حدید / ۵۷)

### ۳- صنعت نحو و قواعد عربی

... وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (بینه / ۵). ترکیب «دین القیمة» در اکثر ترجمه‌ها، به گونه‌ای وصفی معنی شده است. هر چند که «القیمة» صفت مشبه است، اما در این ترکیب نمی‌تواند صفتی برای «دین» باشد و تلقی «مضاف‌الیه» از «القیمة» نیز برخلاف قواعد

عربی بوده و با آیاتی که ترکیب مشابه دارند، ناسازگار است. چون ترکیب وصفی «الدين القيم» که چهار بار در قرآن آمده است (توبه / ۳۶؛ روم / ۳۰ و ۴۳؛ یوسف / ۴۰) و «کتب قیمة» (بینة / ۳) با «دين القيمة» یکسان نیستند.

## انواع حذف

در یک تقسیم‌بندی کلی، ایجاز حذف می‌تواند شامل حروف، کلمات (اسم‌ها و ضمیرها) و جمله‌ها باشد، اگر چه در برخی از کتاب‌های علوم قرآنی، انواع حذف بدون تقسیم‌بندی کلی بر شمرده شده است، اما در این مبحث، انواع حذف بر اساس یک تقسیم‌بندی کلی با انسجام بیشتر مورد توجه قرار گرفته است و با ذکر نمونه‌هایی از آیات قرآن و مقایسه ترجمه‌ها با یکدیگر، نقش محذوف در اختلاف ترجمه‌های قرآن و دقت لازم به محذوفات برای رسیدن به فهم صحیح‌تر و ترجمه درست‌تر آیات، مورد بررسی واقع شده است.

### ۱- حذف حروف

۱-۱- حذف «لا»، یکی از مواردی که در آن لا<sup>۱</sup> فراوان به چشم می‌خورد، فعل مضارع است که با آن ناصبه آغاز شده و به عنوان مصدر مؤول برای بیان علت فعل پیشین خود بکار رفته است. در چنین آیاتی اگر لا در ترجمه لحاظ نگردد، مفهوم از مسیر اصلی خود دور می‌گردد و گاهی نیر بر خلاف حکمت الهی کفرآمیز تصور می‌شود. بر این اساس در ترجمه‌های کهن و معاصر و حتی ترجمه‌های لفظ به لفظ مانند ترجمه معزی به نقش لای محذوف در ترجمه درست توجه نشده است.

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضِلُّوا (النساء / ۱۷۶) ← أَنْ لَا تَضِلُّوا؛

وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ (الأسراء / ۴۶) ← ان لا يفقهوه؛

وَ يَعْظُمُكَ اللَّهُ أَنْ تَعُودَ وَالْمِثْلَهُ اَبْدًا.. (النور / ۱۸) ← ان لا تعودوا.

به سبب تکرار این گونه ترکیب در قرآن کریم، شاید بتوان گفت که این ترکیب خود

۱. برخی به جای لا، مِنْ یا مصادری از قبیل کراهته، مَخَافَةَ در تقدیر دانسته‌اند که در واقع بیانگر نوعی مفهوم نفی می‌باشد.

ریخت دستوری مستقلی بوده و معنای نفی را در درون خود داشته است، و در نتیجه، اصلاً حذفی در کار نیست.

مورد دیگر آیاتی است که سبک آنها، اندکی با آیات پیشین متفاوت است و در حذف لا بین مترجمان اختلاف نظر وجود دارد:

وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ... (بقره / ۱۸۴). خلاصه بررسی‌های به عمل آمده در ترجمه‌ها، این است که از یطیقونه دو مفهوم برداشت شده است؛ مفهوم اول: قدرت، توانایی و طاقت روزه گرفتن دارند، که در این معنی لا در تقدیر گرفته شده است مانند: معزی: «و بر آنان که نتوانندش فدیة است».

آیتی: «و آنان که توانایی آن ندارند، هر روز را به اطعام مسکینی باز خرند».<sup>۱</sup> مفهوم دوم: روزه گرفتن طاقت‌فرساست و بکارگیری تمام توان و طاقت و قدرت لازم است و این امر با رنج و مشقت فراوان همراه می‌باشد. در این مفهوم لا در تقدیر گرفته نشده است؛ مانند:

مکارم: «و بر کسانی که روزه برای آنها طاقت‌فرساست (...). لازم است کفاره بدهند...»

فولادوند: «و بر کسانی که [روزه] طاقت‌فرساست، کفاره‌ای است...»  
خرمشاهی: «و برای کسانی که به دشواری آن را تاب می‌آورند کفاره‌ای است...»  
امامی: «و بر آنان که بر می‌تابندش، بها دادن؛ خوراندن درویشی...»  
مجتبوی: «و بر کسانی که روزه توان‌فرسا باشد باز خریدی است که...»  
دهلوی: «و لازم است بر آنان که می‌توانند روزه داشتن (یعنی و نمی‌دارند) فدیة...»

## ۱-۲- حذف حرف جرّ

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُون... (آل عمران / ۱۷۵)  
در ترجمه این آیه شریفه: يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، اختلاف است. ترجمه‌ای که اکثر مترجمان برآوردند، ترجمه‌ای است که حذف جر در تقدیر ندارد؛ «دوستانش را می‌ترساند (امامی)، در دل دوستان خود بیم می‌افکند (آیتی)، پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی

۱. در تفسیر جلالین مفهوم اول با تقدیر لا و در تفاسیر قاسمی، شبّر، المیزان مفهوم دوم و بدون تقدیر لا در نظر گرفته شده است.

اساس) می‌ترساند (مکارم)، دوستدارانش را می‌ترساند (خرمشاهی)». در ترجمه دوم؛ حرف جر «بِ» یا «مِنْ» در تقدیر گرفته می‌شود. بر اساس این نظریه یخوف اولیاء یعنی یخوفکم باولیاء یا مِنْ أَوْلِيَاءِهِ (نک: زرکشی، ۲۵۳/۳؛ شبر، ۷۴). در ضرورت مقدر دانستن حرف جر برای رسیدن به ترجمه صحیح‌تر آیه، نکات زیر قابل توجه می‌باشد:

۱- مفهوم یخوف اولیاء با در نظر داشتن حرف جر با ما قبل و ما بعد از هماهنگی و انسجام بیشتری برخوردار می‌باشد، چون اگر قرار باشد ضمیر «هُم» در فلاتخافوهم به اولیاء برگردد، خوف از اولیاء بدون حرف جر واضح و شفاف نیست. ۲- در قرآن یکبار یُخَوِّفُ بَكَار رفته است و یکبار يُخَوِّفُونَ که حرف باء در پی دارند؛ ذَلِكَ يَخُوفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ... (الزمر/ ۱۶)

و يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ... (الزمر/ ۳۶). البته تُخَوِّفُهُمْ در سوره اسرا آیه ۶۰ بدون حرف جر آمده است. این دو آیه می‌توانند شاهدهی برای مقدر بودن حرف اضافه «باء» در آیه مورد بحث باشند.

## ۲- حذف کلمات (تک واژه‌های اسمی)

۲-۱- حذف مضاف: در قواعد عربی گاهی مضاف از جمله حذف می‌شود و مضاف‌الیه در جایگاه آن قرار می‌گیرد و اعرابش را می‌پذیرد. این حذف وقتی ممکن است که شبه‌ای بوجود نیاید. مانند: واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم... یعنی حب العجل و در جاء رَبِّكَ یعنی: امر رَبِّكَ (نک: شرح ابن عقیل، ۷۶/۲؛ سیوطی، بهجه، ۲۷۷-۲۷۸/۱).

## نمونه اول:

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ... (بقره/ ۱۷۷). در این آیه البرّ یک بار به عنوان خبر مقدم لیس و بار دیگر به عنوان اسم لکن آمده است. در استناد بین البرّ به عنوان اسم لکن که مصدر<sup>۱</sup> غیر وصفی<sup>۲</sup> است و

۱. «البرّ» بالكسر الخیر و الفضل و (بِرًّا) الرجل (بِرًّا) فهو (بِرًّا) بالفتح و (بِرًّا)... (نک: فیومی، ماده بر).

۲. مصدرهایی چون «عَدْلٌ» و «ثِقَّةٌ» وصفی‌اند، یعنی علاوه بر مصدر بودن، معنی وصف نیز دارند: رَجُلٌ



خبر آن یعنی مَنْ که موصول شخصی است، اختلال وجود دارد و بر اساس ترکیب ظاهری آیه نمی‌توان گفت: «نیکی کسی است که...». به نظر می‌رسد برای استناد صحیح بین اسم و خبر لکن، کلمه‌ای قبل از البرّ یا مَنْ محذوف است که باید در ترجمه ظاهر گردد، و این در بسیاری از ترجمه‌ها و تفاسیر مورد اهتمام واقع شده است یعنی گفته‌اند: وَلَكِنَّ ذَٰلِبرِّ مَنْ أَمَنَ (اما نیکوکار کسی است که...، ذّا به عنوان مضاف البرّ مقدر است) یا وَلَكِنَّ البرِّ بِرُّ مَنْ أَمَنَ (اما نیکی، نیکی کسی است که... برّ به عنوان مضاف مَنْ مقدر است) (نک: شبر، ۳۷؛ سیوطی، الاتقان، ۲۰۶/۳).

در بررسی و مقایسه ترجمه‌های فارسی در این آیه، به این نتیجه می‌رسیم که سه شیوه اتخاذ شده است: الف، البرّ به عنوان مصدر و اسم لکن، با مقدر دانستن ذّا نیکوکار یا صاحب نیکوکاری معنی شده است.

دهلوی: «ولیکن صاحب نیکوکاری آن است که...».

معزی: «لیکن نکوکار آن است که...».

آیتی: «بلکه نیکوکار کسی است که...».

الهی قمشه‌ای: «لیکن نیکوکار کسی است که...».

ب) قبل از مَنْ - موصول شخصی - مصدر برّ به عنوان مضاف محذوف، مقدر باشد: امامی: «بلکه نیکی، نیکی کسانی است که...».

مجتبوی: «بلکه نیکی [نیکی] آن کسی است که...».

ج) با اندک تغییری در ترجمه، نسبت بین اسم و خبر لکن که ظاهراً اختلال دارد صحیح جلوه‌گر شده است: پورجوادی: «بلکه نیکویی از آن کس است که...».

فولادوند: «بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و...» خرمشاهی: «بلکه نیکی آن

است که کسی به خدا و...»

در شیوه سوم برای اصلاح نسبت بین اسم و خبر «از آن» یا «آن است که» افزوده شده است. اما به نظر می‌رسد اینگونه تغییرات در ترجمه کلام خدا، دلیل قانع‌کننده‌ای نداشته

←

عَدْلٌ، عَادِلٌ و رَجَالٌ عَدْلٌ . رَجُلٌ ثَقَّةٌ و قَوْمٌ ثَقَّةٌ: الموثوق به. و چنین ویژگی برای مصدر البرّ نیامده است (نک: راغب، ماده‌های عدل؛ و تق؛ بر).

باشد. و در ترجمه مکارم شیرازی البرّ به دو معنی مصدری و وصفی آمده است:  
 «... بلکه نیکی [و نیکوکار] کسی است که...».

احتمالاً ترجمه‌هایی که شیوه اول را اتخاذ کرده‌اند، درست‌تر باشند.

## ۲-۲- حذف مضاف الیه

در عربی اسم‌هایی وجود دارند که همیشه مضاف‌اند، برخی از آنها هرگز از مضاف الیه خود جدا نمی‌شوند مانند: عندی، لدی، سوی، قصاری، حمادی و ... و برخی دیگر می‌توانند تنها در لفظ از مضاف الیه خود جدا شوند ولی در معنی نقش آفرین باشند مانند: قبل، بعد، کل، بعض و... (نک: شرح بن عقیل، ۲/۵۱-۷۶؛ سیوطی، بهجه، ۱/۲۶۲-۲۷۶).

در قرآن اسم‌های همیشه مضاف که از مضاف الیه خود جدا شده‌اند، فراوان به چشم می‌خورند و ظاهر کردن مضاف الیه محذوف در بسیاری از اینگونه موارد، ما را در رسیدن به ترجمه صحیح‌تر و زدودن ابهام احتمالی در آیه یاری می‌دهد.

### نمونه اول

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (حدید / ۱۰). در این آیه مضاف الیه «بَعْدُ» و «كُلًّا» محذوف است که بیشتر در آیه به آنها اشاره شده است «من بعد الفتح».

وَكُلٌّ فَرِيقٍ مِنَ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُقَاتِلِينَ قَبْلَ الْفَتْحِ وَ بَعْدَهُ. در بعضی از ترجمه‌ها «من بعد» بعد از آن و كُلًّا همه معنی شده است، اما بهتر است با توجه به قرینه موجود در آیه «من بَعْدُ» بعد از پیروزی و كُلًّا هر دو گروه ترجمه شود.

### نمونه دوم

قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ وَنَاقِرٍ (قصص / ۴۸).

در این آیه مضاف الیه «کل» محذوف است و در ترجمه‌ها اختلاف نظر وجود دارد، در برخی از ترجمه‌ها، «کل» بصورت جمع بیان شده است و منظور دو جادو [قرآن و تورات] می‌باشد (خرمشاهی؛ پورجوادی، مجتبوی).

در برخی از ترجمه‌ها کُلُّ با مفهوم مثنی - به معنی دو کتاب یا دو سحر - بیان شده

است؛ (دهلوی؛ معزی؛ آیتی؛ امامی).

و در برخی دیگر از ترجمه‌ها کل با مفهوم مثنی دو پیامبر، بیان شده است (مکارم). نتیجه بحث: مفاهیم آیات پیشین بیانگر خصوصیات منکران قرآن است و حکایت از این دارد که اگر حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - تمام آیات، معجزات و کتاب حضرت موسی را نیز با خود می‌آورد، باز هم نمی‌پذیرفتند و در آیات بعد، پیامبر برای اثبات ناتوانی و عجز منکران در صدق ادعای خویش از آنها کتابی می‌خواهد که از این دو کتاب - قرآن و تورات - هدایت‌گرت‌تر باشد؛ و نیز سحران بیانگر ویژگی دو کتاب است نه دو صاحب کتاب. بر این اساس در ترجمه‌هایی که کل با مفهوم مثنی (دو کتاب) بیان شده است از دقت و صحت بیشتری برخوردارند مانند: ترجمه‌های امامی و دهلوی.

### ۲-۳ - حذف صفت:

در آیاتی از قرآن کریم، با وجود شرایط مناسب و قراین لازم، ایجاز حذف شامل نعت شده است، در اینجا نمونه‌هایی از آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْذُتْ أَنْ أُعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا (الكهف / ۷۹).

در این آیه صفت «سفینه» یعنی صالحه به دو دلیل محذوف تلقی می‌شود: اراده حضرت خضر در معیوب کردن کشتی نشان می‌دهد که پیشتر معیوب نبوده و برای استفاده پادشاه ستمگر مفید بوده است. ۲- پادشاه ستمگر قصد تعرض به کشتی‌های معیوب و شکسته را نداشته، بلکه تنها کشتی‌های سالم را به زور می‌گرفته است. اگر صفت محذوف در ترجمه مورد توجه قرار نگیرد، فهم آیه دارای ابهام خواهد بود و این سؤال مطرح خواهد شد که: چرا آن شخصیت خدایی که از علم و رحمت ویژه‌ای نزد خدا بهره‌مند بوده به کشتی این بیچارگانی که در دریا می‌کوشیدند آسیب رسانده است؟ اما با در نظر گرفتن صفت محذوف، این شبه بر طرف شده و اقدام حضرت خضر بر اساس مصلحت و دوراندیشی معنی می‌یابد.

بررسی و مقایسه ترجمه‌ها:

معزی: «... خواستم آسیبی بدان برسانم و بود پشت سرشان پادشاهی که می‌گرفت

هر کشتی را به ستم» آیتی: «خواستم معیوبش کنم، زیرا در آن سوترشان پادشاهی بود که کشتیها را به غضب می گرفت.»

مجتبیوی: «... خواستم که آن را معیوب کنم زیرا در پیش راهشان پادشاهی بود که هر کشتی را به ناروا و ستم می گرفت.»

امامی: ... خواستم تا بدان آسیب زخم چه در پی شان شاهی بود که کشتیها را به ستم می گرفت. در برخی از ترجمهها به ضرورت بیان صفت محذوف برای ارائه یک ترجمه صحیح و رسا اهتمام شده است، از آن جمله است ترجمههای فولادوند، خرمشاهی، پورجوادی، دهلوی، الهی قمشه‌ای و مکارم شیرازی. برای نمونه ترجمه خرمشاهی چنین است:

«... پس خواستم آن را عیناک کنم و پادشاهی در پیشاوری آنان بود که هر که کشتی [سالمی] را به زور می گرفت.»

برخی معتقدند که در آیه زیر صفت اهل یعنی الناجین محذوف است:

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ... (هود / ۴۶).

در این آیه اگر اهل بدون صفت محذوف ترجمه شود، چنین خواهیم داشت؛ «گفت ای نوح او [پسرت] از اهل تو نیست...» در اینصورت ممکن است این پرسش پیش آید که چگونه فرزند نوح از اهل او نیست حال آن که در آیات پیشین با عبارت «یا بُنَىٰ اِرْكَبْ معنا و إِنَّ ابْنِي مِنْ اَهْلِي» به صراحت از او به عنوان فرزند یاد شده است؟ آیا پسر نوح فرزند واقعی او نبوده است؟ برای رفع این شبهات ناگزیریم برای اهل مفهومی غیر از مفهوم اصلی اش - اهل عقیده و معنویت، اهل نبوت - در نظر بگیریم یا صفت محذوف را مورد توجه قرار بدهیم: «فرمود ای نوح او از اهل [نجات یافته] تو نیست...»

در برخی از ترجمهها با آوردن قید یا اندک تغییری تا حدودی به این مهم توجه شده است: الهی قمشه‌ای: «خدا به نوح خطاب کرد که فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد...»

مجتبیوی: [خدای] گفت: ای نوح، او از خاندان تو - خاندان نبوت - نیست...»

فولادوند: «فرمود: ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست...»

خرمشاهی: «فرمود ای نوح، او [در حقیقت] از خانواده تو نیست...»

در برخی از ترجمهها اهل بصورت مفهوم ظاهری خودش - اهل، خاندان - آمده

است (دهلوی، معزی، مکارم، آیتی، پورجوادی و امامی).

## ۲-۴- حذف موصوف:

از آنجا که صفت عهده‌دار تبیین یکی از حالات موصوف خود می‌باشد پس اصل بر این است که موصوف همراه صفت ذکر گردد. اما گاهی در شرایطی خاص و برای مقاصد ادبی و بلاغی، موصوف از جمله حذف و صفت مفرد - غیر جمله - در جایگاه آن قرار می‌گیرد.

در منابع ادبیات عرب در مبحث نعت، از حذف منعوت، شرایط حذف و حالات سه‌گانه وجوب، جواز و امتناع حذف به تفصیل سخن رفته است (نک: عباس حسن، ۳/۴۷۳-۴۹۲، ۴۹۶؛ شرح بن عقیل، ۲/۲۰۵). هدف ما در اینجا پرداختن به جزئیات بحث نیست، اما به یقین در آیات متعددی از قرآن موصوف حذف شده است و ما گاه ناچاریم در ترجمه گویای آیه، موصوف محذوف را بازیابی کنیم: «وَحَمَلْنَا عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَّاحِ وَدُسْرٍ» (القمر/ ۱۳).

این آیه بدون توجه به مرجع ضمیر «ه» و ظاهر نکردن موصوف محذوف چنین ترجمه می‌شود:

«و سوار کردیم او را بر دارای تخته‌ها و میخ‌ها». این ترجمه در آغاز امر برای همگان واضح و شفاف نیست، اگر چه با اندکی تأمل در خود آیه و آیات پیشین که از حضرت نوح و بارش باران از آسمان و جوشش آب از زمین سخن به میان آمده است، مرجع ضمیره در حَمَلْنَا و ذَاتِ الْاَوَّاحِ و دسر مشخص می‌گردد، اما وظیفه خطیر مترجم در رساندن پیام الهی به خواننده یا مخاطب بصورت شفاف و بدون ابهام، ایجاب می‌کند که مرجع ضمیر و موصوف محذوف را که ذات در جایگاه آن قرار گرفته است با تمایز از الفاظ دیگر مشخص نماید. در برخی از ترجمه‌ها این وظیفه به خوبی انجام شده است و موصوف محذوف با لفظ «کشتی» ظاهر شده است؟

دهلوی: و سوار کردیم نوح را بر کشتی خداوند تخت‌ها و میخ‌ها.

مجتبوی: و او را بر [کشتی] دارای تخته‌ها و میخ‌ها سوار کردیم.

فولادوند: و او را بر [کشتی] تخته‌دار و میخ آچین سوار کردیم.

آیتی: و او را بر آن کشتی که تخته‌ها و میخ‌ها داشت سوار کردیم. خرمشاهی: و او [نوح] را بر [کشتی] ساخته و پرداخته از تخته‌ها و میخ‌ها سوار کردیم. ترجمه خرمشاهی به لحاظ اینکه هم مرجع ضمیر و هم موصوف محذوف را با تمایز مشخص کرده است در مقایسه با دیگر ترجمه‌های مورد بررسی، بهتر به نظر می‌رسد. در برخی از ترجمه‌ها از مرجع ضمیر و موصوف محذوف یاد نشده است و موصوف محذوف با لفظ مرکب ذکر شده است:

معزی: «و سوارش کردیم بردارنده تخته‌ها و میخ‌هایی. امامی: «و او را بر خداوند تخته‌ها و میخ‌ها بر نشانیدیم (درپانویس به کشتی اشاره شده است).

پور جوادی: او را بر مرکبی ساخته شده از تخته و میخ نشانیدیم. خلاصه آن که ذکر لفظ «کشتی» به عنوان موصوف محذوف به دو دلیل بهتر از «مرکب» است: ۱- در آیاتی از قرآن مرکب حضرت نوح با لفظ السفینة یا الفلک آمده است: فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (عنکبوت / ۱۵)؛ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا... (مؤمنون / ۲۷). ۲- ذات، صفت یک کلمه مؤنث است؛ و السفینة مؤنث، و الفلک هم مذکر و هم مؤنث است، اما در قرآن بیشتر مؤنث آمده است: وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ... (بقره / ۱۸۶).

موضوع ذکر نکردن محذوف در بعضی از ترجمه‌ها به سبب آگاه نبودن مترجم از موضع حذف... یا مرجع ضمیر - نیست، بلکه به عقیده آنها برای رعایت اصول ترجمه و رعایت امانت است. اما باید توجه داشت که رعایت اصول تا آنجاست که به ارائه ترجمه‌ای نارسا نینجامد. اگر گفته شود که چون حذف کلمه‌ای در آیه جنبه بلاغی دارد و از روی حکمت انجام شده است. پس ذکر آن خلاف بلاغت و حکمت است، نظر درستی است اما از آنجا که ساختارهای دستوری عربی و فارسی متفاوت است، ناچار این نظر در همه جا درست نیست.

### ۳- حذف جمله

حذف جمله در قرآن دامنه بسیار گسترده‌ای دارد و می‌تواند شامل مواردی از قبیل حذف فعل، حذف خبر، حذف جواب شرط، حذف جواب قسم، حذف معطوفه علیه، حذف قول و... باشد.

حذف جمله در مقایسه با حذف تک واژه‌ها - حرف یا اسم و ضمائر - از چند جنبه در ترجمه، در خور توجه است:

۱- گنجاندن جمله‌های محذوف در ترجمه، با توجه به حجم و تعدد کلمات، ممکن است تا حدودی شکل ظاهری ترجمه را از حالت طبیعی خود خارج کرده به تفسیر نزدیک نماید.

۲- از آنجا که محذوف، جزء لفظ قرآن و کلام خداوند نیست، کار مترجمان هنگام برگرداندن آن، از یک سو به اختلاف در ترجمه‌ها می‌انجامد و از سوی دیگر به اطناب و زیاده‌گویی.

۳- گاهی بین موضوع اصلی و جمله محذوف - مانند برخی از جواب‌های قسم - فاصله وجود دارد. در این احوال، ذکر جمله محذوف باید به گونه‌ای باشد که پیوند میان دوباره جمله لحاظ گردد.

با توجه به نکات بالا، اگر مترجم از بیان جملات محذوف چشم‌پوشی کند، در مواردی از ارائه یک ترجمه رسا و درست در می‌ماند، و اگر جملات محذوف را ذکر کند، چگونه می‌تواند هم به متن آیه مبارکه کاملاً وفادار باشد، هم معنای آن را به تمامی به زبان مقصد انتقال دهد و هم جوانب گوناگون ترجمه و آیین‌ها و معیارهای معمول آن را مراعات کند؟ با بررسی نمونه‌هایی از آیات قرآن که بنا به قول مشهور، جملات محذوف در بردارند، شاید دقت و ظرافت لازم در انجام این فن بسیار مهم، تا حدودی تبیین گردد:

... إِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذْكَيرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ... (یونس / ۷۱).

در این آیه امکان ابزار عطف بین شرکائکم و امرکم وجود ندارد، زیرا أجمعوا برای امر است نه برای شرکاء.. و در عربی می‌گویند: أجمع أمره و علی أمره و نیز می‌گویند:

عَزَمَهُ و عَزَمَ عَلَيْهِ که هر دو به یک معنی است؛ اما نمی توان گفت: أَجْمَعَ الشَّرَكَاءَ او عَزَمَ عَلَيْهِمَ بلکه صحیح آن جَمَعَ الشَّرَكَاءَ است (نک: غلابینی، ۷۰/۳). بر این اساس یا باید «او» معیه - به معنی مع - باشد و یا قبل از شُرَكَائِكُمْ فعلی در تقدیر باشد تا امکان عطف بین آن و أَجْمَعُوا بوجود آید. در برخی از آیات قرآن فعل اَدْعُوا برای شُرَكَائِكُمْ آمده است: قُلِ ادْعُوا شُرَكَائِكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ (اعراف / ۱۹۵)؛ و قِيلَ ادْعُوا شُرَكَائِكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ (قصص / ۶۴).

پس مناسب تر آن است که فعل محذوف در این آیه نیز اَدْعُوا در نظر گرفته شود، یعنی اَدْعُوا شُرَكَائِكُمْ بخوانید یا جمع کنید شریکانتان را. در ترجمه مجتبوی به این مهم توجه شده است:

«... اگر قیام من - دعوت من به خدا، یا مقام پیامبری من - و یادآوری من به آیات خدا بر شماگران است، من بر خدا توکل کردم. پس شما نیز کار خویش را فراهم و استوار کنید و شریکان خود را [که با خدا انباز می گیرید] گرد آورید».

در این ترجمه ظاهر کردن فعل محذوف، بیش از ظاهر کردن هر افزوده دیگری که در بین دو خط تیره یا گروه آمده است، ضرورت دارد و با توجه به آیات یاد شده در ذکر فعل محذوف در این آیه اَدْعُوا به معنی «بخوانید»، از «گرد آوردید» بهتر است.

در ترجمه های دهلوی، امامی، فولادوند و خرمشاهی «او» معیه معنی شده است. در برخی از ترجمه ها او، عطف گرفته شده و به نوعی، مفهوم فعل أَجْمَعُوا علاوه بر اَمْرِكُمْ به «شُرَكَائِكُمْ» نیز تَسْرِي یافته است و چنان که اشاره رفت اجماع نمی تواند شامل شرکاء باشد، بلکه جمع یا دعوت برای شرکاء مناسب است و با توجه به آیات قرآنی دیگری که عبارت «ادعوا شُرَكَائِكُمْ» در آنها آمده، لفظ دعوت پسندیده تر به نظر می آید:

مکارم: «... فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید...»

پورجوادی: «... شما نیز فکر خود و همت معبودهایتان را جمع کنید...»

در این دو ترجمه، دو نکته قابل تأمل است؛ نکته اول این که أَجْمَعُوا «جمع کنید» معنی شده است که در جای خود قابل بررسی است. نکته دوم این که برای امکان تَسْرِي فعل أَجْمَعُوا به شُرَكَائِكُمْ کلماتی چون «قدرت» یا «همت» به عنوان مضاف شُرَكَائِكُمْ به ترجمه افزوده شده است. و شاید این توسعه ها در ترجمه - به ویژه اگر مستند نباشد -



کار ترجمه را مشکلتر نماید.

در برخی از ترجمه‌ها نیز، بدون ذکر محذوف «و» را او عطف در نظر گرفته‌اند که در آن صورت، جمله را دیگر نمی‌توان جمله‌ای شیوا و برخوردار از قوانین دستوری زبان مقصد پنداشت:

معزی: ... پس گرد آورید کار خود و شریکان خود را...

آیتی: ... ساز و کار خویش و بتانتان را گرد آورید.

بیان تفصیلی حذف جمله در ترجمه‌های قرآن کریم و پرداختن به انواع و ابعاد مختلف آن و بررسی کاستی‌ها در برخی از ترجمه‌ها و اطناب و زیاده‌گویی در برخی دیگر از ترجمه‌ها که حذف جمله زمینه‌ساز آن بوده است، برآستی در این مختصر نمی‌گنجد. امیدواریم این اندک، زمینه‌ای باشد تا قرآن پژوهان و دانشمندان گرانقدری که دست‌اندر کار ترجمه قرآن کریم‌اند، به این موضوع بسیار مهم اهتمام ورزیده و با پرداختن به موضوعات یاد شده، خدمات و تجربیات ارزنده خویش را به ساحت مقدس قرآن کریم و دوست داران قرآن تقدیم دارند.

## کتابشناسی

### قرآن کریم

- ، ترجمه آیتی عبدالمحمد، تهران، انتشارات سروش، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.
- ، ترجمه الهی قمشه‌ای، مهدی، تهران، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- ، ترجمه امامی ابوالقاسم، تهران، انتشارات أسوه، چاپ اول: ۱۳۷۷.
- ، ترجمه پورجوادی کاظم، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ، ترجمه خرمشاهی بهاء‌الدین، تهران، انتشارات نیلوفر، جامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ، ترجمه دهلوی شاه ولی الله، مدینه منوره، مجمع ملك فهد، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- ، ترجمه فولادوند محمد مهدی، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی؛ قم، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
- ، ترجمه مجتبوی جلال‌الدین، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۷۱.

—، ترجمه معزی، محمد کاظم، تهران، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۲.  
—، ترجمه مکارم شیرازی ناصر، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶.

ابن عقيل، عبدالله، شرح ابن عقيل برالفیه ابن مالك، تهران، ۱۳۶۷.  
ابن مضاء قرطبي، الرد على النحاة، تحقيق شوقى ضيف، قاهره، ۱۳۶۶ق.  
باقلانى، ابوبكر، اعجاز القرآن، بيروت، بی تا.  
زركشى، بدرالدين، البرهان فى علوم القرآن، بيروت، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م.  
سيوطى، جلال الدين، الاتقان فى علوم القرآن، قم، ۱۴۱۱ق/۱۳۶۹.  
همو و محلى جلال الدين، تفسير جلالين، بيروت، ۱۴۱۴ق.  
همو، البهجة المرضية، قم، ۱۳۷۵.  
شبر، عبدالله، تفسير القرآن الكريم، بيروت، ۱۴۱۵ق.  
طباطبایى، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، تهران، ۱۳۷۹ق.  
فيض كاشانى، محسن، تفسير صافى، بيروت، بی تا.  
فيومى، احمد، المصباح المنير، قم، ۱۴۱۴ق.  
قاسمى، محمد جمال الدين، محاسن التأويل، تلخيص صلاح الدين ارقه دان، بيروت: ۱۴۱۴ق.  
مصطفى امين و على الجارم، البلاغة الواضحة، قم، ۱۴۱۱ق.